

مسائل تاریخی مسیحیت شرقی و مغولان

مغولان اردوی اصلی - مسیحیت و صلیبیون

اشاره به تاریخ:

در ماوراء سرزمین ترکان مغولانی قرار داشتند که در پذیرش اسلام سرسختی زیادی از خود نشان دادند بدین دلیل که اقوام پراکنده‌ای که در دشتهای استپی گبی و در مجاورت چینیان و ترکان قرار داشتند همواره سعی می‌کردند از طرفی به همان اعتقادات و باورهای ساده خویش پای‌بند باشند و از طرف دیگر با دین ترکان که در مقاطعی از تاریخ دشمن آنان بودند مخالفت ورزند. از جانب دیگر تجار و بازرگانان مسلمان به دلیل وجود بیابانهای وسیع و ترسناک کمتر موفق به راه یافتن به درون زندگی قبایلی مغولان گردیدند و نتوانستند اسلام را بدانان عرضه کنند. عدم اعتقاد به اسلام در میان قبایل مغول سبب گردید تا همه آنان تحت عنوان کافر قلمداد شده و محیط جغرافیایی آنان در هاله‌ای از ترس و توهم فرو رود. چنان که گردیزی (متوفی ۴۴۲ هـ. یا ۴۴۳ هـ.) بعضی از این اقوام را تحت عنوان کافر و بت پرست آورده^۱ و چند قرن بعد مورخ بزرگ عصر مغول رشیدالدین فضل‌الله همدانی آنان را مشرک و بت پرست نامیده^۲، و این استمرار در نپذیرفتن اسلام و عدم آشنایی آنان با دول متعده آن روز باعث گردید تا آنان از صحنه تحولات سیاسی و مذهبی جهان مدتها دور بمانند و همواره در همان حیطه و محدوده‌ای که به عنوان کافر قلمداد شده بودند

محدود کردند. این تنها تلقی مسلمانان از آنان به عنوان کافر نبود بلکه مسیحیت غرب نیز چنین باوری از آنان داشت، چنان که سنت آگوستین آنها را دارای قیافه های عجیب می داند، و می گوید تنها زمانی که می بینیم موجود ناقصی از مادر متولد شده باید آنها را به یاد آوریم و به خاطر جهل و بی دانشی خویش خداوند را سرزنش نکنیم.^۳

مدتها قبل از طلوع اسلام مسیحیت در شرق پیروانی پیدا کرده و بسیاری از سرزمینهایش تحت تأثیر افکار آنان قرار گرفته بود. برخی از مذاهب نظیر مانویت، بودائی و تاحدی کیشهای ابتدایی آسیای میانه جای خود را به مسیحیت داده بودند. در رابطه با چگونگی گسترش مسیحیت در شرق ابواللءاء می نویسد: قسطنطین المظفر شهری بنا کرد و نصرانی شد و در سال بیستم امپراتوری خود، دو هزار و هشتاد و چهار اسقف را جمع کرد و از میان آنان سیصد و هیجده نفر را انتخاب کرد آنها واریوس اسکندرانی را که به مخلوق بودن مسیح(ع) قائل بود تکفیر کردند. اندکی بعد این اسقفها نسطوریوس را تکفیر کردند. نسطوریوس بر این باور بود که مسیح(ع) دارای دو جوهر و دو حقیقت است یکی جوهر ناسوتی و دیگر جوهر لاهوتی. مخالفت با نسطوریوس و تعقیب طرفداران او از مسبات اصلی گسترش مسیحیت در شرق است آنان بتدریج به سمت سرزمینهای داخلی ایران در کردستان و فارس و خراسان به حرکت درآمدند و تا قبل از قرن ششم میلادی مبلغینی در آسیای شرقی این دین را تبلیغ کردند. شهرهایی که در این زمان مسیحیان را در خود جای داده بود عبارت بود از کاشغر، سمرقند، بخارا، یارکند، چین جیتالاس، تورفان و بسیاری از شهرهایی که در نقشه الحاقی معین شده اند.

سرزمینهایی که بدین طریق تحت تأثیر تبلیغات مسیحیت قرار گرفتند از مرکز سیطره امپراتوران و اولیای کلیسای کاتولیک به دور بودند. علت اصلی رشد افکار آنان در شرق، حمایت سیاسی دولتهایی بود که می خواستند از وجود آنان بهره گیری کنند و از آنان به عنوان نیروی فشاری علیه امپراتوری روم استفاده کنند. خصوصاً دولت قدرتمند بیزانس از زمانی که در شرق مستقر شد همواره به عنوان دشمن سرسخت ابراز وجود می کرد.

در ایران شاهان ساسانی در مناطق بین النهرین و سرحدات روم از حضور مسیحیان نسطوری بهره می جستند و باعث صدمان و لطماتی بر پیکره امپراتوری روم می شدند. با

آندن اسلام برای مدتی مسیحیان به کنار زده شدند و تنها از زمان معاریه بهره گیری مجدد از مسیحیان آغاز شد و برخی خلفای امری این سیاست را دنبال کردند. در زمان خلافت هارون و مأمون نیز سیاستی مشابه دنبال شد و از مسیحیان نسطوری به عنوان عامل فشار بهره گیری شد البته لازم به ذکر است که خلفای عباسی مذکور با دربارهای روم روابطی چندانی خصمانه نداشتند و به دلیل مخالفت با دولت اموی اندلس گاه روابط این دو دوستانه هم می شد. این مسیحیان تنها توانستند در شرق نشو و نما پیدا کنند و قلمروهای اسقف نشین پدید آورند. برای ملتی بغداد به عنوان اسقف نشین اصلی آنان مطرح بود معذالک در میان مسیحیان شرق همواره این انگیزه وجود داشته که باید علیه مسلمانان که اماکن مقدس آنان را در اختیار دارند با مسیحیت غرب پیوندی پدید آورند. تنها زمان تهاجم گسترده و ویرانگر مغول بود که آنان بیش از پیش در امور سیاسی مداخله کردند و پیوسته با رخته در دربارهای خانها و خاتونهای مغولی آنان را در جهت انهدام تمدن اسلامی تشویق و ترغیب می کردند.

حضور این مسیحیان در قلمرو مغولان از اهمیت ویژه ای برخوردار است و بررسی مسائل آنان در این مقطع از تاریخ ایران ما را نسبت به چگونگی اتخاذ سیاستهای ضد اسلامی و ضد ایرانی امپراتوران و ایلخانان مغول آگاه می کند. این حضور بقدری در عصر مغول واضح بود که غالب جهانگردان و سیاحان از وجود آنان و چگونگی دخالت آنان در امور سخن می گفتند. مارکوپولو که خود شاهد بر گذاری بسیاری از مراسم مذهبی مسیحیان بوده است ما را نسبت به حضور آنان در سرزمینهای مختلف مطلع می کند، او معتقد است که این مسیحیان با یونانیانی که همراه اسکندر آمده اند مخلوط شده اند و از راه تجارت و هنرمندی در شهرها و روستاها زندگی می کنند! تصور این اختلاط از نظر تاریخی قابل تردید است اما سخنان مارکوپولو مبنی بر حضور مسیحیت در شرق که مبتنی بر مشاهدات ری و یا مسوعات قریب به یقین او حائز اهمیت می باشد.

آنچه در این میان مهم است وجود نیابلی متعدد ترك - مغول در آسیای میانه می باشد که یا مسیحیت آشنایی بیشتری داشتند و بسبب انتشار این انکار در میان برخی از قبایل بدوی مغول شدند. مهمترین آنان ترکان اوغوری بودند که با معالک متمدن عصر خود در ارتباط

بودند و در ایام کهن به کیشهای بودائی و مانوی گرویده بودند. پس از تماس با مسیحیان نسطوری به آئین آنان درآمدند و باتوجه به آن که دارای خط بودند تلفیقی از خطوط سریانی و کتابت اویغوری را برگزیدند و به تدریج خط و کتابت اویغوری جدیدی را که بعدها مغولان از آن استفاده کردند پدید آوردند. از طریق همین اقوام، مسیحیت نسطوری در میان پاره‌ای از مغولان نظیر نایمانها رایج گردیده.

در میان اقوام مغولی که رشیدالدین از آنان نام می‌برد چند قوم مسیحی وجود دارد که اهمیت آنان در ایجاد امپراتوری مغول از سایر اقوام بیشتر است از جمله: نایمانها، انقوتها (انکفوت)، کرائیته‌ها و مرکیتها که بعدها هر کدام دارای تعدادی هزاره در لشکرهای چنگیز خان شدند و افراد متعددی از آنان به مناصب بالایی در دستگاه امپراتوری رسیدند. رشیدالدین بارها نامهای مغولانی را می‌نویسد که از قبایل مزبور صاحب حکومت ولایات ایران بودند، طایر اوسون از قبیله مرکیت، جرماغون، قراییسو، ساپا، سرتاق و قداق صاحب منصبانی بودند که از میان قبایل مذکور پدیدار شدند و چرخهای امپراتوری نظامی و قدرتمند مغول را در حرکت نگاه می‌داشتند. برخی از ملکه‌های مغولی نظیر توراکنیا خاتون، دوغوز خاتون و سرفوقتینی نیز دارای مذهب مسیحی نسطوری بودند که این ملکه‌ها نیز در اداره امور به عنوان بالاترین افراد تصمیم گیرنده مداخله می‌کردند و برخی از آنان به جای خان حکومت می‌کردند.

رشیدالدین در مورد قوم کرائیت می‌نویسد: «دعوت عیسی بدیشان رسیده بود و به دین وی درآمده بودند»^۶ کرائیته‌ها در نواحی شرقی صحرای گبی و جنوب دریاچه بایکال تا دیوار چین زندگی می‌کردند از این رو همواره در ارتباط با چین قرار داشتند و تحت تأثیر کلیسای نسطوری پکن واقع می‌شدند، این مسأله اهمیت خود را در فتح چین نشان داد قوم مزبور طی سده پنجم و ششم هجری از قویترین اقوام مغولستان به حساب می‌آمدند. مقارن ظهور چنگیز خان، کرائیته‌ها دارای قدرت و موقعیت ممتازی بودند. رئیس قبیله کرائیت اوانگ خان (به املائی چینی وانگ خان) که در مقاطعی از تاریخ مغول متحد چنگیز خان بود عاقبت پس از رقابتهای چنگیز با او در نلاجین آلات واقع در ولایت ختای به قتل رسید^۷. تعداد زیادی از افراد کرائیت دارای اسامی مسیحی بوده‌اند. افسانه مسیحی شدن این اقوام را

گروه به نقل از ابن العبری چنین نقل می‌کند: کمی پس از سال هزار مسیحی کرائت‌ها پیرو مذهب نسطوری شدند. خان کرائت در شزار گم شده بود و با ظهور سرگیس مقدس نجات یافت و بعداً به پیروی از بازرگانان مسیحی که در آن سرزمین بودند از رئیس مذهب نسطوری خراسان در مرو موسوم به ابجزو خواهش کرد تا شخصاً بیاید یا این که کشیشی را اعزام دارد تا او و قبیله اش را غسل تعمید دهند و به مذهب نسطوری درآورند.^۸ ابن العبری به نامه ای که در سال ۱۰۰۹ میلادی / ۴۰۸ هجری از جانب ابجزو خطاب به پیشوای مذهب نسطوری در بغداد موسوم به ژان ششم (متوفی ۱۰۱۱ میلادی) نوشته شده اشاره دارد او می‌نویسد: «دویست هزار نفر از ترکان کرائت و پادشاهانشان مراسم تعمید را معمول نمودند و به دین نسطوری درآمدند»^۹ آنچه مسلم است ابن العبری در مورد تعداد افرادی که به مسیحیت گرویده بودند مبالغه کرده است چرا که در زمانی که او از تعداد دویست هزار نفر ترك (مغول) کرائت سخن می‌گوید قرن چهارم هجری است و مسلماً در زمان قدرت مغولان در قرن هفتم جمعیت آنان به مراتب کمتر از این بوده است زیرا تعداد زیادی هزاره در اختیار خان حاکم نبود و در اتحادیه ای که برای تشکیل حکومت مغول پدید آمده بود نیز مرفقیات شایانی کسب نکرده بودند. معذالک آنان در آینده سیاسی حاکمیت مغول دارای اهمیت ویژه ای شدند و صاحب منصبان چندی از میان آنان پدید آمد. دو قوز خاتون همسر مسیحی هلاکو نوه اونگ خان از همین قوم بود. رشیدالدین درباره اش می‌نویسد که «به غایت حاکمه بوده و به جهت آن که اقوام کرائت در اصل عیسوی اند همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه را فرمودی تا غایت ممالک کلیسا محدث ساختند و بر در اردوی او همواره کلیسا زده و ناقوس زدندی»^{۱۰}. نمایانها نیز از قبایل قدرتمند مغول بودند که دارای مذهب مسیحی نسطوری بودند و مدتها میان چنگیز و کوچلرک رهبر آنان جنگ و گریز بود. نمایانها از برابر چنگیز گریختند و در مرزهای ایران مستقر شدند و عاقبت بر بخشی از قلمرو شرقی ایران (قراختایان) مسلط گردیدند و در شهرهای اسلامی بنای ظلم و بیداد گذاشتند و به علت همین ظلم و بیدادهای آنان، این شهرها در برابر تهاجمی که از جانب سربرتای و جبه نریان دو سردار اعزامی چنگیز صورت گرفت بی دفاع ماند و نمایانها شکست خوردند.^{۱۱} دیگر اقوام مغول که دارای مذهب مسیحی بودند مرکیته‌ها و اقوتها هستند که

روحانیون آنان لقب ارقوت یا ارکاغورد داشتند و به صلیب مکسر احترام می گذاشتند^{۱۲}. انقوت‌های نسطوری علیه همکیشان خود (نایمانها) با چنگیز متحد شدند و به آنان اعلام جنگ دادند. آنها از اقوام مسیحی به اسارت گرفته شده و در ایام منگوقاغان نیز در خدمت مغولان درآمده بودند.

تلاشهای صلیبیون برای جلب حمایت مغولان در نبرد علیه مسلمانان

پس از آن که کلیسای جهانی در چهارچوب تفکرات خود دچار تناقض گردید بتدریج روند روبه رشد جدایی پاره‌ای از اندیشه‌ها را به دنبال داشت. این مسأله خود را در شوراهاى نیه^{۱۳} از ۴۱۰ میلادی به بعد نشان داد و عملاً دو کلیسا با طرز تلقیهای مختلف از وجود حضرت مسیح (ع) پدید آمد. زایش کلیسای غربی (کلیسای جهانی) و کلیسای شرقی سبب شد تا عملاً امپراتوری روم نیز دو پاره شده و امپراتوری روم شرقی از بطن آن پدید آید. باتوجه به اوضاع سیاسی قرن چهارم و پنجم میلادی و پدید آمدن رقابتهایی بین امپراتوران ایران و روم بر سر تصرف بین‌النهرین، اولیای کلیساهای روم شرقی نیز ترانستند ایده‌هایی را که مبنی بر گسترش مذهب مسیح در شرق باشد دنبال کنند. نتیجه این روند به ظهور طرز تلقیهای تازه‌ای از مسیحیت منجر شد که برخی از این اندیشه‌ها در برابر اندیشه‌های رسمی حکومت روم شرقی نیز قرار گرفت و همان‌گونه که اشاره شد دربار ایران از آن بهره‌برداری سیاسی نمود.

از سال ۴۲۰ میلادی بهیالاهای اول^{۱۴} سازمان نوین کلیسای شرقی را پایه‌ریزی کرد و از سال ۴۲۴ میلادی دادی شوش^{۱۵} به عنوان اسقف بزرگ شرق برگزیده شد و در پایان این قرن بارصومه^{۱۶} مدرسه مسیحی نسیه^{۱۷} را پدید آورد^{۱۸}، و بدین ترتیب سنگ بنای مبلغان کلیسای شرق را در آسیای مرکزی پایه‌گذاری نمود. این تلاشها ادامه داشت تا سرانجام در اوایل نرن مفتح میلادی اولین کلیسای نسطوری در چین پدید آمد و تبلیغات مسیحیت در سرتاسر آسیای میانه و آسیای دور را سازمان بخشید. از این زمان تا قرنهای متمادی اروپائیان در صدد برنیامده بودند که با کلیسای شرق ارتباط برقرار کنند، علت اصلی عدم چنین ارتباطی فاصله طولانی آنها، جنگهای مسلمین پس از شکست امپراتوری ساسانی در شرق و

ادامه آن تا قرن نهم میلادی، آغاز تهاجمات ترکان از شرق به سوی غرب و ناامن کردن راههای ارتباطی، تلاشهای مسلمین در شکست دادن مسیحیان و سیطره پیدا کردن بر آسیای صغیر بود.

اما پس از پدید آمدن قدرت مغولان و غلبه آنان بر چین و رواج افسانه‌هایی مبنی بر ظهور دولتی مسیحی در شرق که قادر است مسلمانان را شکست بدهد و سرزمینهای مقدس را به مسیحیان برگرداند سبب شد تا مسیحیت شرق و مغول اهمیت ویژه‌ای یابد خصوصاً اولین شکستهای ایران و مسلمانان از مغولان هنگامی صورت می‌گرفت که صلیبیون در نبردهای متعدد شکست خورده بودند و جنگ سوم صلیبی به پایان خود می‌رسید در حالی که هیچ ثمری جز به جا گذاشتن کشته‌های فراوان برای کلیسا نداشت. با نشر خبر شکست ایلیک خانیان سمرقند از نایمانهای مسیحی و متعاقب آن شکست سلطان محمد خوارزمشاه از مغولان رهبران سیاسی و مذهبی اروپا چنین وانمود کردند که اینک ملک داوود و ملک یوحنا در شرق ظهور کرده‌اند و قادرند مسلمین را شکست داده و بیت المقدس را به ما برگردانند و باید تجهیز شد و به مدد آنها آمد^{۱۹}.

اروپا برای برقراری ارتباط، راه دوگانه‌ای درپیش گرفت که درواقع از دیدگاه حاکمان سیاسی و اولیای کلیسا، مکمل هم بودند از یک سو آنان درصدد برآمدند با کلیساهای نسطوری شرق وارد مذاکره شده و آنها را به مسیحیت کاتولیک نزدیک کنند و سروری پاپ را به آنها بقبولانند و بدین طریق راه یکی شدن اهداف را دنبال کرده باشند و دوم تبلیغ در دربارهای مغول بود که آنها را تنها دشمنان مسلمانان جلوه دهند و هدف خود را هدف آنان وانمود کنند و با رواج مسیحیت در میان مغولان و غسل تعمید دادن به خانهای مغول آنان را از حمله به سرزمینهای مسیحی بازدارند و نهایتاً هم پیمان آنان در انهدام تمدن اسلامی گردند. بلای چهارم پادشاه مجارستان خود را نزدیکترین هدف مغولان در اروپا می‌دید از این رو ژولیان کشیش دومینیکی را در سالهای ۱۲۳۵ م / ۶۳۲ هـ. و ۱۲۳۷ م / ۶۳۵ هـ. به اردوی مغولان فرستاد تا آنان را از حمله به قلمروش منع نماید این سفیر مرفقیستی برای اروپا به همراه نداشت، از این رو دومین سفیر بلای اعزام شد که با وجود جنگ مرفق به راه یافتن به دربار مغول نشد و تنها اطلاعاتی برای اروپا به ارمغان آورد.

پس از آن که در سال ۱۲۴۵ م/ ۶۴۴ ق. شورای لیون فردریک دوم را از حکومت خلع کرد پاپ ایتوسان چهارم با سران دومینکن و فرانسبسکن به بحث و مذاکره نشست و به این نتیجه رسید که ژان دوپلان کارپن^{۲۰} را در رأس هیأتی به سوی مغولان بفرستد^{۲۱}. او که اولین سفیر واتیکان در دربار مغولان است که برای جلوگیری از حمله به سرزمینهای مسیحی و ایجاد زمینه‌های لازم جهت وحدت علیه جهان اسلام اعزام شده بود. کاربرد برخلاف انتظار شاهد کشتارهای وسیع مسیحیان توسط مغولان بود از این رو دبدی بدبینانه یافت او در گزارش سفرش می‌نویسد: مغولان چون از هیچ کشوری بجز کشور مسیحی ترس ندارند لذا در صدد جنگ با ما می‌باشند همه باید خوب بدانند ما هنگام اقامت خود در کشور تاتارها در گردهم‌آیی بزرگی حضور داشتیم که از سالیان دراز مقدمات آن فراهم می‌شد و در این گردهم‌آیی گویوک (گیوک) را به امپراتوری برگزیدند او همراه شاهزادگان و بزرگان دربار خود پرچم مبارزه با کلیسای خداوند و سرزمین رومی و همه کشورهای عیسوی و ملت‌های باختری را برافراشته است مگر آن که پاپ و بزرگان کشورهای عیسوی باختری خود را تسلیم او نمایند^{۲۲}. پایجو یکی از سرداران مسیحی مغول از نامه گیوک به پاپ رونوشتی تهیه کرده بود و به آسلن داده بود که ظاهراً ایلچیکدای سردار مغول از محتوای آن خبر داشت. پل پلیومتن این نامه را از آرشیو واتیکان به فارسی درآورده و در مجموعه مقالات مغولان و پاپ آن را مفصلاً شرح داده است^{۲۳}.

معدالک دربار واتیکان از سال اندیشی بیشتری برخوردار برد آنها دید سطحی و ساده‌اندیش پلان کارپن و نصایح او را نادیده گرفتند و متعاقب آن هیأت دیگری را روانه کردند این بار فردی که برگزیده شده بود خردش از جنگجویان صلیبی به شمار می‌آمد و از مسلمین نیز شناخت کاملی داشت. نام این سفیر صلیبی ویلیام گیوم دوروبروکی بود که در سال ۱۲۵۳ م/ ۶۵۷ هـ. در رأس هیأتی مرکب از یک کشیش به نام بار تولومه کرمونا و یک دبیر فرانسوی به نام گوسه و یک مترجم سوری به نام اومودتو راه مغولستان را در پیش گرفت گیوم در ۲۷ دسامبر به اردوی خان مغول (منگو) رسید او شش ماه در این اردو به سر برد و با افراد بسیاری از مسیحیان، مسلمانان و بودائیان برخورد کرد. گیوم از قدرت و نفوذ مسیحیان بر خان و ملکه صحبت می‌کند او که بعد از چندی مرفوق به دیدار خان می‌شود

می نویسد در اعیاد و جشنهای بزرگ دربار، اول کشیشان نسطوری می آیند و با تجملات و تشریفات زیاد به تقدیس جام شراب خان بزرگ می پردازند، او شاهد عربده کشیدن خاتون مفرول و کشیشان نسطوری همراه او بوده است^{۲۲}، و از این رو آنان را جاهل و اهل فساد می داند^{۲۵}.

گیوم درباره منگوقاآن می نویسد: قآن مکرر در مجالس عبادت مسیحیان شرکت می کرد راهبان مسیحی یک هفته پیش از عید پاک در روز یکشنبه به حضورش می رفتند تا دعایش کنند و روز بعد نان تبرک شده برایش می آوردند منگو خود از آن نان می خورد و سپس به فرزندان و برادرش اریق بوکا نیز می داد. او به یکی از راهبان مسیحی که همسرش را معالجه کرده بودند به رزم میل مسلمانان اجازه داد تا برای تبرک، ملبی را در سراسر اردوی وی بپسرخاند. هیاتی که گیوم در رأس آن بود و از جانب لوتی مقدس و دربار پاپ اعزام شده بود، نتوانست نظرات خان را در ایجاد اتحاد بین تهاجمات مفرول و صلیبیون مساعد کند. چنین به نظر می رسد که گیوم او را از آتش دوزخ ترسانده و خان در پاسخ به او گفته بود برای این که کودک پستان مادر را بگیرد قطراتی از شیر را به دهانش می چکانند تا مزه اش را بفهمد آن گاه تو مرا از کیفر می ترسانی^{۲۶}.

سفر شکست خورده روبروگی به پایان خود رسید و منگو او را همراه نامه ای به سوی لویی مقدس فرستاد او در این نامه می نویسد: «فرمان خدای جاویدان است؛ در آسمان تنها یک خدای جاویدان است و در زمین تنها یک فرمانروا، این است آنچه به شما می گوید هر جا مفرولی هست یا نایماتی یا مارکیتی یا مسلمان هر جا که گوش می شنود و شناخته می شود آنهایی که فرمانهای مرا شنیده اند و آنها را دریافته اند و کسانی که آن را باور دارند و با ما می جنگند خواهند شنید و خواهند دید که چشم دارند ولی نمی بینند... به نام خدای جاویدان از قلمرو بزرگ مفرول سخنان منگوخان است به فرمانروای فرانسه پادشاه لوتی و به سایر فرمانروایان و روحانیون، و شما مطیع ما شوید و با ما جنگ نکنید و اگر جنگی به پا شد خواهید فهمید که ما چه خواهیم کرد، کسی که مشکلات را آسان می کند و آنچه را ناگشوده است می داند و می گشاید خدای جاویدان است»^{۲۷}.

هدفی که گیوم روبروگی به منظور دست یابی به آن اعزام شده بود با نامه منگو

کاملاً در تضاد قرار گرفت شاید علت اصلی چنین برخوردی از سوی دربار مغول در روشهایی بود که مسیحیان صلیبی در پیش گرفته بودند چه آنان با سیاستهای مذهبی شاهان مغول آشنا نبودند و احساس می کردند که در صورت مسیحی شدن آنان قادر خواهند بود سیطره روحانی خود را بر دربارهای آنان بگسترانند. نمایندگان قبلی اروپا نیز نتوانسته بودند شناخت کاملی از برنامه های آینده، شیوه های برخورد با ادیان و تلقی واقعی آنان را از مذاهب به دست آورند و در اختیار دولتمردانشان بگذارند از این رو در این مقطع تلاش غرب برای ایجاد اتحاد از طریق غسل تعمید خانهای مغول بود. هم نامه ای که پلان کاربن حامل آن بود و هم نامه ای که روبروکی آن را به مقصد رساند تأکید بر یک نکته دارند و آن «تسلیم بی قید و شرط اروپا به مغولان» چنان که در نامه اول گیرک از پاپ، بزرگ مسیحیان می خواهد که با تمام اطرافیانش به نزد او بیاید و به او تسلیم شوند و منگو نیز خود را تنها فرمانروای روی زمین و بالطبع نماینده خدای جاویدان می داند و از این روست که از لویی مقدس می خواهد که او و روحانیون مسیحی تسلیم وی شوند. بنابراین در اندیشه خاتهای اردوی اصلی مغول تا پایان عصر قدرت آنان یعنی آغاز دوران قوبلای هیچ گونه اندیشه برقراری روابط با دنیای مسیحیت و ایجاد اتحادی وجود ندارد در واقع مغولان خود را از چنین اتحادی بی نیاز می دانستند و لزوم چنین اتحادی برای آنان ناشناخته بود. از فحوای این نامه ها چنین بر می آید که اسلام به عنوان یگانه دشمن آنان نبود و یا آنان تنها در ضدیت با اسلام و مسلمانان نبودند بلکه به همان نسبت خواهان تسلیم رعایای مسیحی، برداشی، بت پرست و شمن نیز بودند.

معدالک دربار مغول نسبت به رعایایی که اظهار اطاعت می کردند نرمش نشان می داد و تسلیم محض شدن به قدرتمندان روزگار سبب می گردید تا آن سرزمین از تعرضات آنان در امان بماند. در این میان مردان سیاستمداری بودند که از نیروی مغول در جهت اهداف خود استفاده می کردند و آنان را متحد طبیعی خرد می گردانیدند. چنان که هیتوم بدون در نظر گرفتن اعتقاد خان مغول علیه مسلمین با او از در اتحاد درمی آید. هیتوم فرمانروای مسیحی ارمنستان یک ماه پس از شکست سفر روبروکی مورد استقبال منگو واقع شد و یرلیغی (فرمان) به نام وی صادر گردید مبنی بر این که از جانب حکام تابع مغول نباید

هیچ گونه اقدامی علیه او صورت گیرد و یرلیغ دیگری نیز به او داده شد که تمام کلیساها از پرداخت عوارض و مالیاتها معاف می شدند. منگر به هیتوم اطمینان داد که سپاه بزرگی تحت فرماندهی برادرش هلاگوخان به بغداد خواهد فرستاد و ارض مقدس را به مسیحیان مسترد خواهد داشت^{۲۸}. البته لزوم این همکاری از جانب مغولان و مسیحیان در بررسی مسائل تاریخ آن عصر کاملاً آشکار است. از یک طرف نیروی اسماعیلیان در ایران و خطراتی که برای مغولان داشتند، از طرف دیگر وجود خلافت بغداد و حمایت از حکمرمتهای محلی مسلمان که برخی از آنان راه را بر پیشرفت مغول بسته بودند و از همه مهمتر خود حکام مسیحی ارمنستان و گرجستان بودند که هرچند گاه مورد تهاجم مسلمانان واقع می شدند و قادر نبودند این تهاجمات را دفع کنند.

پس از مرگ منگوقاآن در سال ۶۵۶ هـ. / ۱۲۵۷ م. قویلای به عنوان امپراتور مغول برگزیده شد. اندکی بعد خلافت بغداد سقوط کرد و مشکلاتی که هیچگاه برای مغولان حل نشد رخ نمود. مارکوپولو از مشاوران نزدیک خان قرار گرفت و به مناصبی رسید، اندیشه برقراری روابط با صلیبیون از دوره او آغاز می شود. وی شخصی به نام گورگ تال را به سفارت روم مرکز کاتولیکها و نقطه جوشش جنگهای صلیبی فرستاد. دو تن از راهبان نسطوری به نامهای ریان صومه و مارکوس که بعدها به مناصب بالایی رسیدند از جانب وی به غرب اعزام شدند. عصری که با قویلای آغاز شد با وجود این که اوج اقتدار مغولان بود اما روندی را آغاز کرد که فرآیند آن تجزیه امپراتوری را بدنبال داشت. فرمانروایان ایران، خانهای اردوی زرین و حکام سرزمینهای اصلی مغولان (به چهار قسمت تقسیم شد) و بتدریج از پیکره امپراتوری جدا شدند و هرکدام به رنگ و بوی فرهنگ سرزمینهای اشغالی درآمدند. مغولان ایران در جبهه های غرب از پیشرفت بازماندند و شکستهای سختی از فرمانروایان مصر و شام خوردند، جبهه داخلی تازه ای در میان خود مغولان گشوده شد خانهای اردوی زرین علیه پسر عموهایشان اقدام به جنگ کردند و بدین ترتیب از اهداف بنیانگذار امپراتوری فاصله گرفتند حتی مرکزیت امپراتوری از قره قروم به بکن انتقال یافت و رنگ و بوی چینی به خود گرفت. این مشکلات روزافزون قویلای را بر آن داشت تا فرآیند تازه ای در مناسباتش با غرب صلیبی درپیش گیرد.

سیاستهای مذهبی خاقانهای اردوی اصلی مغول در ارتباط با مسیحیان .

بحث بر سر اعتقادات خانهای مغول موضوع دیگری است اما در رابطه با سیاستهایی که در قبال مسیحیان در پیش گرفتند از آنجا که اهمیت دارد می تواند به پرسشهای متعددی در ارتباط با عدم هماهنگی عملی آنان با صلیببرن پاسخ دهد . همچنین می توان به میزان صدماتی که جهان اسلام در قبال اتخاذ چنین تدابیری وارد شد پی برد از این نظر موضوع اعتقادات مذهبی آنان باید جداگانه مورد ارزیابی قرار گیرد . در این جا به روابط خاقانهای اردوی اصلی مغول با مسیحیان بسنده خواهیم کرد .

چنگیز نخستین فرماتروای بزرگ مغول سیاست مذهبی کاملاً روشنی داشت او در عین حال که به آئین شمنی و خدای جاویدان معتقد بود نسبت به سایر ادیان با چشم پرشی و دیده اغماض برخورد می کرد . در این میان مسیحیان سعی کرده اند با نشر افسانه هایی او را متمایل به دین مسیح (ع) نشان دهند چنان که ابن العبری می نویسد : بعد از دریافت خیر کشته شدن تاجر مغول به دست مرزداران سلطان محمد خوارزمشاه در اترار ، او (چنگیز) بالای تپه ای رفت و سرش را برهنه کرد و به سری خدا تضرع و زاری کرد و از خدا کمک طلبید تا او را یاری کند و او بتواند انتقام این ظلم را بگیرد . او در آن محل سه شبانه روز ماند و روزه گرفت و در شب سوم در خواب یک راهبی را دید که لباس سیاهی پوشیده و یک عصا در دست دارد و جلو در خانه چنگیز ایستاده و به او می گوید ترس و آنچه می خواهی انجام بده زیرا تو موید و منصور و مرفق هستی . او از خواب بیدار شد و حالت ترس توأم با خوشحالی وجود او را پر کرده بود . چنگیز خان از نصارای او نفور که در خدمتش بودند پرسید آیا در این جا اسقفی وجود دارد گفته شد که مارونها (ماردنها) این جا است چون او را احضار کرد دید لباس سیاه پوشیده است چنگیز گفت این همان هبتی است که من در خواب دیدم ، ولی این شخص آن شخصی که در خواب دیده ام نمی باشد ، اسقف به او گفت خان یکی از قدیسهای ما را در خواب دیده است . از آن زمان چنگیز خان به طرف نصاری تمایل پیدا کرده و به آنها حسن ظن داشت و احترام می گذاشت . ۲۹۴

اگر چه برخی دیگر از منابع از وجود چنین خوابی کمتر سخن گفته اند اما بر این مسأله

که خان سه روز از خوردن خودداری کرد و بر سر پیه ای رفت اتفاق نظر دارند معذالک اشاره ای که ابن العبری به حضور افرادی مسیحی از قوام اریغور دارد بسیار قابل توجه است. ترکان اویغوری که قبلاً بدانان اشاره شد از اقوام متحد مغول بودند و نسبت به تمام اقوام ترک - مغول از مدنیت قابل توجهی برخوردار بودند سابقاً دارای مذهب مانوی و بودائی بودند، و سرانجام مسیحی شدند آنان دارای خط بودند و همین امر سبب شد تا در میان سایر اقوام از موقعیت ممتازی برخوردار شوند چنین به نظر می رسد که خان مغول از آنان در راستای اهداف توسعه طلبانه اش بهره جسته است اگرچه در همان زمان افراد مسلمانی نظیر محمود یلواج در اردوی او حضور داشته اند اما حضور مسیحیان با توجه به مسیحی بودن تعدادی از قبایل مسیحی کاملاً نشانگر دوران پیشی چنگیز خان است چنان که در میان قبیله خود وی «قیات برجیقین» افراد بسیاری به مسیحیت نسطوری اعتقاد داشتند^{۳۰}.

در عین حال که چنگیز خان سیاستی مصالحه جویانه در برابر مذاهب در پیش گرفته بود از سرکوب طرفداران این مذاهب که مخالف سیاسی او بودند هیچ دریغی نداشت و تردیدی به خود راه نمی داد، او همچنان که خود را تازیانه خداوند برای مسلمانان بخارا می دید برای مسیحیان که با او مخالفت می کردند هم خود را کمتر از قیصر نمی دانست، چنان که حذف دو رقیب سرسخت مسیحی مغول او هیچگاه در نتیجه مخاصمت او با آن مذهب نبوده است اما مسیحی بودن آنان نیز نتوانست مانع اقدامات قهر آمیز و سیطره طلبانه خان گردد. چنین می توان اظهار داشت که تهاجم او به ایران نیز به دلیل مخالفت او با اسلام نبود اگرچه با این آئین هیچ آشنایی نداشت اما می توان از مجموع مناسبات و روند تاریخی امپراتوری مغول تا آن مقطع نتیجه گرفت چنین تهاجمی به منظور انعکاس مشکلات داخلی و سون دادن توجهات به دشمن بیرونی و خارجی بود، کما این که پس از آن قبایل مغول متحد گردیدند و کمتر رقابتی طی آن سالها میان آنان بروز کرد. پس از ایجاد اتحاد میان مغولان و غلبه یافتن بر چین و ایران، اردوهای مغول به همان نسبت در سرزمینهای مسیحی جنوب رومیه دست به کشتار زدند و هیچ کدام از مسیحیان مغولی در کشتار همکیش مسیحی، خود تردیدی به خود راه نداد.

پس از درگذشت چنگیز در سال ۶۲۴ هـ. / ۱۲۲۷ م. حکومت به مدت دو سال تا

۶۲۴ در اختیار تولی برد و در قوریلنای (مجلس مشورتی مغول) ۶۲۶ هـ. اوکتای به خانی برگزیده شد و سیاست جهانگشایی پدر را دنبال کرد. بسیاری از سرزمینهای مسیحی اروپای شرنی به تسخیر مغولان درآمد و بسیاری از مسیحیان قتل عام شدند و در ایران نیز لشکریان مغول به برخی از سرزمینهای مسیحی در غرب دست یافتند چنان که شهرهای دیاربکر، ساردین، ارزروم، موصل، بدلیس، اخلاط و اریل به دست آنان ویران گردید و مسیحیان زیادی به قتل رسیدند. مغولان در این شهرها کلیساها را ویران کرده و صلیبها را زیر پایشان خرد کردند^{۳۱}. در عین حال که سیل ویرانگر مغول سرزمینهای متمدن را به ویرانه ای تبدیل می کرد پیتر دوروش اسقف متیچستر در جواب نماینده اسماعیلیان که برای ایجاد اتحاد در مقابل مغولان آمده بود گفته بود «بگذارید تا این سگان همدیگر را بدرند و نسل هم را کاملاً ویرانند آن وقت ما بر خرابه های بلادشان بنیان آئین مسیحیت کاتولیک را استمرار خواهیم کرده»^{۳۲}.

اوکتای فردی نسطوری از قبیله کرائیت به نام چینقای را به عنوان نزدیکترین مشاور خرد برگزید. چنان که در سرتاسر چین شمالی هیچ فرمانی قابل اجرا نبود مگر آن که او سطری به خط او یغوری بر آن بنویسد^{۳۳}، و از آن جا که در این زمان اسرای بسیاری از ایران به چین فرستاده شده بودند و تعدادی از صاحب منصبان ایرانی مسلمان در امور مالی دست داشتند چینقای فرمان منع تبلیغ اسلام در چین را صادر کرد خان مغول امور ایران را نیز به دست جرماغون که تمايلات مسیحی داشت سپرد. رشیدالدین فضل الله از قوم سونیت که پیرو مذهب نسطوری بودند یاد می کند که همراه جرماغون بوده اند افرادی نظیر قرلیبر، جورمه نویان و طغای که مذهب مسیحی داشتند و از قوم مزبور بوده اند همچنین قوم آلات که «برخودجین» فرمانده مسیحی آن توسط فدائیان اسماعیلی کارد خورد^{۳۴} و افراد مشخصی که مذهب مسیحی داشتند نظیر بای تیمور (باتیمور) و سرتاتای در میان همراهان جرماغون بوده اند. با چنین ترکیبی مشخص است که او چگونه امور ایران را سر و سامان خواهد داد مخالفت با برپایی مراسم مذهبی مسلمانان، قتل و کشتار مخالفان مغول، تلاش برای سرکوب هر چه بیشتر اسماعیلیان از جمله اقدامات او بود. اکتای فردی به نام سیمون یا شمعون سوری معروف به رابان عطا کشیش نسطوری را در سال ۶۳۰ هـ. / ۱۲۳۳ م.

مأموریت داد تا با استقرار در تبریز امور مذهبی مسیحیان آذربایجان را سامان دهد. بنا به نوشته های کراکرس گنجه ای مورخ ارمنی: در شهرهای مسلمین که اسم عیسی مسیح را کسی نمی توانست به زبان ببرد علی الخصوص در تبریز و نخجوان کلیساهایی بنا کرد... او کلیساهایی ساخت، صلیبهای برافراشت و دستور داد که شب و روز قطعاتی از چوب را به یکدیگر بزنند و در موقع دفن اموات انجیل تلارت کنند و صلیب همراه جنازه ببرند و شمهای قدی روشن کنند و به سرودهای مذهبی ترنم شوند حتی سرداران تر (تاتار) به او تحف و هدایایی تقدیم می کرده اند^{۳۵}. در پیش گرفتن چنین سیاستهایی درست در بحبوحه سرکوب مسلمانان صورت می گرفت و عاملی بود تا سایر مذاهب از جمله مسیحیت، یهود، بودائی و شمنی جایگزین اسلام شود، در عین حال بسیاری از مغولان رفته رفته با اسلام آشنا می شدند و بر اعمال مذهبی مردم چشم پرشی می کردند. حمایتهای دشمن مغولی از ادیان فوق نیز باعث عکس العملهای منفی علیه پیروان آن کیشها نیز گردید. همچنین بسیاری از اندیشمندان مسلمان از ایران گریختند یا به قلعه های اسماعیلی پناه بردند.

اوکتای در سال ۶۳۹ هـ. / ۱۲۴۱ م. درگذشت و همسرش توراکنیا خاتون که مسیحی نسطوری بود تا تشکیل قوریلتای بعدی و تعیین خان بر مستد خانی تکه زد. یکی از مشاوران اصلی او فردی مسلمان و شیعی به نام قاضی خاتون طوسی بود به همین لحاظ در پیام او مسلمین از آزاری کمتری برخوردار شدند و چیتقای نسطوری از مسترلیتهایش کنار زده شد حکمران ایران گرگوز و امیر ارغون نیز از سختگیریهایشان نسبت به مسلمین کاستند، اما قوریلتای ۶۴۴ هـ. / ۱۲۴۶ م. گیرش را به خانی برگزید وی به وسیله قداق که به قول جوینی «ملیت عیسوی داشت»^{۳۶} تربیت یافته بود. همو می نویسد: «قداق در مقام اتابکی چون ملت عیسوی داشت طبیعت او را هم بر آن منطبق گردانید و آن نقش در صحیفه سینه او کالنتش فی الحجر نگاشته شده و جیتقای نیز اضافت بر آن شد بر تربیت نصاری و نسیسان ایشان نیک، اقبال می نمود و این آوازه چون قایض شد از دیار شام و روم و بغداد و آس و روس قسیسان روی به حضرت او نهادند و اطباء پیش تر هم از ایشان ملازم خدمت او بردند و سبب ملازمت قداق و جیتقای طبعاً از انکار دین محمدی علیه انضال الصلوة والسلام خالی نبود و چون پادشاه طبع ملول داشت تمامت حل و عقد و نقض و ابرام امور به

فداق و جیتقای تفویض کرده و تمامیت خیر و شر و صلاح و فساد بدیشان باز گذاشته و کار نصاری در عهد دولت او بالا گرفت و هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با آن جمع سخنی بلندتر گوید^{۳۷}.

توجه گیوک به مسیحیت و به دنبال آن رونقی که در ترویج اندیشه های مربوط بدان پدید آمد دو پدیده تازه را به دنبال داشت یکی استمرار روند جنگهای مغولان علیه جهان اسلام و انهدام بیشتر جهان اسلام و دیگری توجه غرب به این طرفداران دین مسیح (ع) که نتیجه آن اعزام پلان کارپن بود. شاید بتوان علت اصلی رویکرد به چنین سیاستی را در رشد یافتن جنبشهای ضد مغول در جهان اسلام دانست آنچه که نتیجه طبیعی سیطره چهار ساله توراکنیا خاتون و فاطمه طوسی بود. در این ایام بسیاری از صاحب منصبان ایرانیانی بودند که در اعتقادات اسلامی خود راسخ بودند مراسم و اعمال مذهبی را چه در خفا و چه آشکارا انجام می دادند و در همین ایام افرادی از ایرانیان در مقامات اداری و مالی چین قرار گرفتند اگرچه دست محمود یلداج و پسرش مسعود که از ملتزمین رکاب مغولان بودند کوتاه شد اما بسیاری از دیگر صاحب دیوانان ایرانی در تصدی امر قرار گرفتند. همچنین این منابع اشارات جسته و گریخته ای به حمایت فاطمه از جنبشهای ضد مغول در خراسان دارند و بسیاری از علویان خراسان با وی در ارتباط بودند. این بود که گیوک که با قتل فاطمه طوسی و برکناری عده کثیری از صاحب منصبان ایرانی حکومت را به دست گرفته بود به دین مسیحی (به خاطر اهداف سیاسی) تکیه کرده او تا جایی پیش رفت که مانع انجام بسیاری از مراسم و اعمال مذهبی مسلمانان شد. صاحب تاریخ گلستان می نویسد: «چون گیوک خان بعد از پدرش اوکتای قاآن به چهار سال (چهار سال دوره زمامداری توراکنیا خاتون) بر سریر سلطنت نشست بنابر آن که مقلد ملت عیسوی بود در ترویج آن شریعت منسوخ بذل جهد نموده ... و همواره علمای نصاری را اعزاز و اکرام نموده در تحقیر اهل اسلام مبالغه تمام نمودی ... یکی از معاریف رهبانان ایشان که در نزد خان عالی شأن بود در باب قتل اهل اسلام اتفاق کرده قصد ما می اندیشید و می خواست که در ملت اسلام شکستی آورد، در روزی که تمامی رهبانان و کشیشان و امرا و نویشان در دیوان خاص حاضر بودند آن بدبخت یرلیغ مذکور را به آکشمفا (مهر دولتی) رسانیده و به سرتمی تمام به دست گرفته از آنجا بیرون

آمد... ۳۸۴.

نویسنده مذکور از عدم موفقیت او بر حسب اتفاق و کارهای قضا و قلمر سخن می گوید اما واقع امر این بود که مغولان تمام تلاش خود را در سرکوبی مردم و انهدام تمدن اسلامی به کار برده بودند و ناتوانی و عجز خویش را به خوبی دریافته بودند از طرفی سفرای مذهبی مسیحیان اروپا نیز برای آنان نویدی از پیروزی نداده بودند و علاوه بر آن خانهای مغول احساس می کردند اروپائیان صلیبی بنای تمکین به مغول را ندارند بلکه می خواهند از آنان به عنوان حربه ای استفاده کنند، چنین استدلالی را می توان از برخوردهای چندگانه آنان دریافت چنان که گیوک به دادن حکمی که پشتوانه عملی علیه اسلام نداشت بسته کرد و در عوض طی نامه ای که برای پاپ در نوامبر ۱۲۴۶ نوشت از او خواست که حاکمیت مغولان را بر اروپا و جهان مسیحیت بپذیرد^{۳۹}.

در دوران منگو آخرین تهاجمات بزرگ مغول به چهار گوشه جهان تدارک دیده شد. این امر خود تجزیه امپراتوری به قلمروهای کوچکتر را به دنبال داشت اولوسهای (خاندها) فرزندان چنگیز از همدیگر فاصله گرفتند و روند جدایی آنها سرعت روه رشدی گرفت منگو از دین شمنی فاصله گرفت و همانند گیوک دین قبيله مادرش (کرائیت) یعنی مسیحیت نسطوری را برگزید. مادرش سرفوقتینی - سرفوقتی بیگی - برادر زاده اونگ خان رئیس مقتول کرائیتها بود. وی از حامیان اصلی دین مسیح محسوب می شد و بسیاری از علمای مسیحی در نزد او آمد و شد داشتند او علاوه بر آن جانب دیگر علمای مذهبی از جمله مسلمانان را داشت چنان که در بخارا مدرسه ای ساخت و شیخ الاسلام سیف باخرزی متولی آن شد^{۴۰}. منگو به پیروی از مادر جانب علمای سایر مذاهب را رعایت می کرد او علمای مسیحی - مسلمان و بودائی را از پرداخت عراض و مالیات معاف کرد^{۴۱}. چیتقای مسیحی که قدرت فراوانی در دوره های قبل بهم زده بود به تحریک اطرافیان منگو به قتل رسید و مسیحی دیگری به نام بلغای آقا به وزارت برگزیده شد. این امر به منظور کاسته شدن از خصوصتهای مذهبی در قلمرو امپراتوری صورت می گرفت و منگو ناچار بود که حقوق تمام رعایایش را رعایت نماید او به خوبی دریافته بود که نمی توان اعتقادات مذهبی ممالک مغلوب را نادیده گرفت و یا آنها را تحت فشار و سرکوب نگاه داشت از این رو می خواست

با به قتل رساندن عنصر خطرناکی که در دشمنی نسبت به مسلمین از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد، حسن نظر خود را نسبت به رهایای مسلمان نشان دهد. گفته می‌شود که در اردوی او بسیاری از مسلمانان حضور داشتند چنان‌که این مسلمانان از صلیبی که به مناسبت معالجهٔ همسرش توسط راهبان مسیحی دوا ردویش گردانده شد نگران شدند^{۳۲}. با وجود این منگو در اکثر مجالس و مراسم مذهبی مربوط به مسیحیان شرکت می‌کرد و بسیاری از کشیشان در کنار او بودند و به تقدیس جام شراب او می‌پرداختند. اگر در مراسمی نمی‌توانست شرکت کند زوجهٔ نسطوریش را به آنجا می‌فرستاد. روبروکی سفیر لویی مقدس در دربار خان مغول شاهد مستی سخت این خاتون مغول بوده است^{۳۳}. روبروکی که مسیحی کاتولیک بود با اعمال و رفتار نسطوریان دربار منگو مخالف بود و آنان را جاهل و فاسد می‌دانست^{۳۴}، لذا در صدد برد تا مسیحیت کاتولیک را در اردوی مغول تبلیغ نماید از این‌رر خان را از آتش دوزخ می‌ترسانید و او (خان) نیز عکس‌العملهایی نشان داد که روبروکی تاچار به اعتراف به شکست هیأتش شد. خان مغول او را همراه نامه‌ای فرستاد که در آن خاطر نشان شد غرب باید مطیع او باشد و نتیجه‌ای که روبروکی گرفت این بود که «منگو در حقیقت مسیحی نیست»^{۳۵}.

منگو در سال ۶۵۶ هـ. مرد و در سال بعد توییلای جای او را گرفت. او هیچگاه مسیحی نشد اما مسیحیان را به خدمت گرفت توییلای فردی نسطوری به نام عیسی - نگاسی - را به وزارت امپراتوری مغول برگزید و در سال ۶۸۸ هـ. / ۱۲۸۹ م. به مسیحیان کمک کرد تا دایرهٔ رسیدگی به امور مذهب مسیح را در پکن دایر کنند. او و افراد خانواده‌اش به کلیسا می‌رفتند مارکوپولو دوباره‌اش می‌نویسد: امپراتور در روز عید پاک دستور داد تمام مسیحیان با انجیل‌های خود حاضر شوند پس از آن که کتاب را چند بار عطر آگین کرد با خضوع آن را بوسید و به تمام اعیان حاضر در مجلس داد تا آن را بیوسند شبیه این کار را در اعیاد مذهبی سایر فرق از یهودی و مسلمان و بودائی نیز اجرا می‌کرد وقتی علت را از او پرسیدند گفت: «چهار پیامبر بزرگ هستند که مورد پرستش نوع بشرند من همهٔ این پیامبران را شریف و جلیل می‌دانم و هنگام لزوم از آن پیامبری که به حقیقت برگزیدهٔ الهی است مدد می‌جویم»^{۳۶}.

توییلای در جواب سؤالی مارکوپولو که پرسید چرا خان مسیحی نمی‌شود پاسخ

بسیار هوشمندانه و ظریفی داده است که خود نشانگر عمق درک او از رابطه سیاست و مذهب است او می گوید: «اگر من مسیحی شوم سرداران من و مردم من خواهند گفت شما چرا نعمید داده شده و مسیحی شده اید؟ چه معجزه و چه حقیقی در آن دیده اید و شما می دانید که بت پرستان می گویند اعمال شگفت آنها به خاطر این است که بتها حقیقی اند شما نزد پاپ خودتان بروید و از طرف ما از او خواهش کنید که بکصد نفر از مردان خردمندش را نزد من بفرستد تا در این جا شگفتیهای آن را نیز ببینم اما آنها باید کاری کنند که دیگر بت پرستان نتوانند کارها و اعمال جادویشان را نزد دیگران تکرار کنند. هنگامی که ما اعمال خردمندان مسیحی را ببینیم می توانیم از قوانین بت پرستان انتقاد کرده و آنها را محکوم نمایم و در آن مرقع من نعمید می شوم، وقتی من نعمید شدم سرداران و مردان بزرگ من نیز نعمید داده می شوند و پس از آن تمام رعایا، مسیحی تر از شما خواهند شد»^{۲۷}. قویلای با این سخنانش حقیقتی را بازگو نمود که سفرای مسیحی کمتر بدان وقوف داشتند از یک طرف تلقی عوام و مردان سپاهش از مذهب را برای آنان روشن می کند بدون این که بخواهد اینگونه افکار را رد یا قبول کند و از طرفی می خواهد امر غیرممکنی که مسیحیان نسبت بدان وقوف نداشتند را گوشزد نماید، خراستن اعمال خارق العاده از روحانیون مسیحی چیزی محالی بود که خان هم نسبت بدان واقف بود او چنین وانمود می کرد که در عین حال که مردمش پیرو افکار و عقاید او هستند در برگزیدن دین آزادند و همین امر سبب خواهد شد تا طرفداران سایر اندیشه ها از حاکمیت او ضرری نبینند. با تمام این تفاسیر وی افرادی از مسیحیان را به مقامات بالایی در دستگاه امپراتوری گماشته بود. نگاسی یا عیسی که همراه هبات چنگ سیانگ در عهد ارغون به ایران آمده بود در بازگشت به چین (۱۲۸۴ م. ۶۸۳ هـ.) به ریاست اسرار مذهبی مسیحیان برگزیده شد او قبلاً در سال ۱۲۷۹ م. / ۶۷۸ هـ. فرمانی از قویلای مبنی بر منع تبلیغ اسلام در چین گرفته بود. این امر نشان می دهد که قویلای همواره به دنبال اهداف سیاسی خود بوده است و مذهب برای او وسیله ای بیش با شمار نمی رفت، چنان که برخی از سرداران مسیحی را به قتل رساند و اریق بوکا که نسطوری بود بر او شورید. این شورش مغول خود را در سال ۱۲۶۴ تسلیم کرده بود و مورد عفو قرار گرفته بود اما بسیاری از همراهانش از جمله بولفا به قتل رسیدند^{۲۸}.

سیاستی که همواره از جانب خاقانهای مغول دنبال می شد تا حدودی متأثر از اوضاع احوال زمانه بود، آنان تا زمانی که به افراد نیاز داشتند بهره لازم را می بردند و سپس حذف کردند در این میان دین یا مذهب عاریتی بود و چنین بود که بتیان گذاران اولیه امپراتوری مغول توانستند در مدتی کوتاه جهان را در نورددند و پای بند هیچگونه محدودیت مذهبی و اخلاقی نباشند، اما این گونه تصور نیز دوامی نیافت و به سرعت شیرازه امور را از هم گسست. حال آیا ایلمخانان ایران نیز چنین عمل کردند آیا میان آنان و مسیحیت نیز روابطی بود سرنوشت این روابط چه بود؟ سوالانی که می توان در تحقیقی دیگر دنبال کرد.

منابع

- ۱- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن محمود. تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ص ۵۹۵.
- ۲- رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ. ج ۱، به همت بهمن کریمی، تهران، اقبال، ۱۳۳۸، ص ۵۶، ۵۷.
- ۳- ویلکس، دوراکه. سفیران پاپ در دربار خاندان مغول. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۳، ص ۲۰.
- ۴- ایل میلیونه. سفرنامه مارکو پولو. ترجمه س منصور سجادی و نجلا دی جوانی روماتو. تهران، گویش، ۱۳۶۳، ص ۶۲ و ۳۳.
- ۵- اقبال، عباس. تاریخ مغول. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۱، ص ۱۷.
- ۶- رشیدالدین، همان کتاب، همان جلد، صص ۵۶، ۵۷، ۸۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۲۳.
- 7 - Pelliot, Paul; & Hambis, Histoire des campagnes de Gengis Khan. Cheng-wo Tisin-Tcheng Lou. Tome 1, Lieden, E. J. Brill, 1951, p. 46.
- ۸- پلیو در شرحی که بر ترجمه قرانوسوی کتاب چنگ لو دارد به استاد به بارهبر اوس نقل می کند پدر بزرگ ارتگ خان موسوم به مریوز خان Maryuz Khann، دارای نام مسیحی بوده است. کتاب مزبور ص ۴۶.

- ۹- گروسه، رنه. امپراتوری صحرائورفان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۳۱۲، ۳۱۳ به نقل از ابن العبری جلد سوم، مختصر الدول، ص ۲۸۲ و ۲۸۰.
- ۱۰- رشیدالدین، همان کتاب، ج ۲، ص ۱-۶۷۸.
- ۱۱- جوشی، علامه‌الدین عطاملک، تاریخ جهانگشای. به سعی و اهتمام محمدبن عبدالرهاب قزوینی. ج ۱، لیدن. بریل، ۱۳۲۹ و ۱۳۵۵، ص ۷۹-۷۸.
- ۱۲- گروسه، همان کتاب. ص ۸-۲۹۷.

13 - Le Concile de Nicee.

14 - Ya(h) b^hall ahaha.

15 - Dadiso^e.

16 - Bar Sâunâ.

17 - Nisibe.

18 - Pelliot, Paul, Recherches Sur les Chrestiens D'Asie Centrale et D'Extrême-Orient, II, 1 la stele de Si-Nang-Fou. E'dition de la fondation Singer-Pdignac, Paris, 1983. p. 8.

۱۹- ویلتس، همان کتاب، ص ۲۶-۲۵.

20 - Jean du Plan Carpin.

21 - Pelliot, Paul. "Les Mongols Et la Papeute ". *Revue de L'Orient Chrétien*. 3^e serie, T. VIII (XXVIII), N^{os} 1 et 2 (1931-1932) pp. 3-84.

۲۲- سفرنامه پلان کارپین. ترجمه دکتر ولی‌الله شادمان. تهران، بساوی، ۱۳۶۳، ص ۸۰.

۲۳- پلیو، همان مقاله، ص ۳۰-۳.

۲۴- گروسه، همان کتاب، ص ۴۵۹ و ۴۵۸.

Rubruck, William. The Journey of William of Rebruck to the Eastern Parts of the world. 1253-55, An narrated by himself. Translated from the Italian and edited with an Introduction by William Woodrille Rockhill. Bakly Society, 1900. pp. 184, 189, 166.

۲۵- آرنولد، سرتوماس. تاریخ گسترش اسلام، ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، تهران، ۱۳۵۸، ص

۱۶۱ و ویلتس همان کتاب، ص ۱۳۰.

۲۶- روبروکی، همان کتاب، ص ۲۵۰-۲۵۱.

۲۷- گروسه، همان کتاب، ص ۱۹۰.

۲۸- همان مأخذ، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۲۹- غریغوریوس، ابوالترج بن اهرودن (ابن العبری). تاریخ مختصر الدول. ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۳-۳۰۲.

۳۰- بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول. ج اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۱۷۵.

۳۱- دهقانی تفتی، حسن. «علل تنزل مسیحیت در شرق بطور اعم و در ایران بطور اخص». نور جهان، سال دوم، ۱۳۲۹، ش ۹ و ۱۰، ص ۲۰.

۳۲- ویلتس، همان کتاب، ص ۶۷ و همچنین Waterfield, Robinc, Christians in Persia. London, 1973, pp. 47, 48.

۳۳- گروسه، همان کتاب، ص ۲۲۲.

۳۴- رشیدالدین فضل الله، همان کتاب، تصحیح عبدالکریم علی ارغلی زاده، باکو، انتشارات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی، ۱۹۵۷، جزء ۱ ج ۱، ص ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۵۶.

۳۵- بیانی. همان کتاب، ص ۱۷۷.

۳۶- جوینی، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۳۴.

۳۷- جوینی، همان کتاب، ج ۱، ص ۲۱۴. همچنین شبانکاره ای، محمدبن علی بن محمدبن حسین بن ابی بکر: مجمع الانساب فی التواریخ (یا جامع الانساب) به اهتمام دکتر ابوالفضل نبی. دانشگاه مشهد، ۱۳۶۳ (جزوه درسی).

۳۸- غفاری کاشانی، قاضی احمدبن محمد. تاریخ نگارستان. به تصحیح و مقدمه و تدبیل آقا مرتضی مدرس گیلانی. تهران، حافظ، ۱۳۴۰، ص ۸ و ۲۳۷.

۳۹- سفرنامه پلان کارین، ص ۸۰.

۴۰- آذری، علاءالدین. «روابط ایلخانان مغول با دربار واتیکان». مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۳۴۹، ص ۶۷-۶۶.

۴۱- رشیدالدین، همان کتاب، ج ۱، ص ۵۹۷.

۴۲- بیانی، همان کتاب، ص ۱۸۸.

۴۳- روبروکی، همان کتاب، ص ۱۸۴، ۱۸۹ و ۱۸۶.

۴۴- آرنولد، همان کتاب، ص ۱۶۱.

- ۴۵- بیانی، همان کتاب، ص ۱۹۰.
 ۴۶- سفرنامه مارکوپولو، ص ۹۰.
 ۴۷- مارکوپولو، ص ۹۱ و ۲۴.
 ۴۸- گروسه، همان کتاب، صص ۴۶۷، ۴۹۸، ۴۶۰، ۵۱۰، ۳-۵۰۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی